

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

استاد مشاور : حجت الاسلام والمسلمین استاد مهدی احمدی

گرد اورنده : عیسی جفائی طلبه سطح دو حوزه علمیه

خلاصه کتاب حدیث سد الابواب آیت الله میلانی

چکیده:

السلام علیک یا مولای یا امیر المومنین علیه السلام؛ نخستین اختلاف در جامعه اسلامی نسبت به مسئله خلافت و حکومت بر مسلمین، بعد از رحلت شهادت گونه ی پیامبر اکرم صل الله علیه و آله وسلم پدید آمد که این اختلاف مسیر رشد معنوی جامعه اسلام را مورد تغییراتی قرار داد. لذا در این مقاله به دنبال روشن شدن حقیقت و منشأ این اختلاف هستیم و اینکه این اختلافات چه تاثیری در جامعه بعد از پیامبر صل الله علیه و آله داشت. در این نوشتار سعی شده است تا با استفاده از کتاب ارزشمند معالم المدرستین علامه سید مرتضی عسکری به طور دقیق وقایع بعد از وفات پیامبر اسلام را از اختلاف بر سر نوشتن وصیت رسول خدا و جلوگیری از نوشتن وصیت و غصب خلافت امیر مومنان علی علیه السلام همچنین ماجرای سقیفه، بیعت با خلفا تا حکومت امام علی علیه السلام شرح داده شود و حقیقت این اختلافاتش روشن شود.

کلید واژه:

بیعت - امام علی علیه السلام - ابوبکر - عمر - رسول خدا صل الله علیه و آله

مقدمه:

اختلاف در مسئله خلافت و حکومت در نخستین دقایق از فوت پیامبر اکرم صل الله علیه و آله رخ داد. هنگامی که رسول خدا دستور به کتابت وصیت خود دادند تا مسئله خلافت بعد خود را با اینکه به طور متعدد بیان نموده بودند و مثل روز بر همگان روشن بود که جانشینی و خلافت امت پیامبر تنها برارنده ی امیر مومنان علی علیه السلام است اما باز هم در خواست نوشتن وصیت خود را داشتند تا از اختلاف جلوگیری شود اما توسط خلیفه دوم ممانعت شد از کتابت وصیت. لذا در این نوشتار با استفاده از کتاب ارزشمند علامه عسکری ره به طور خلاصه و به زبان امروزی و نوشتاری قابل فهم تر به این مسائل پردازیم همچنین مسائلی چون جریان سقیفه و بیعت با ابوبکر و ممانعت مردم از بیعت با او. تا خلافت ابوبکر، عمر و عثمان. این اختلافات در مسئله حکومت موجب گمراهی در امت بعد پیامبر اسلام صل الله علیه و آله شد و بخشی از مردم را از مسیر حق منحرف ساخت. تا کنون نوشتارهای زیادی به این مباحث به طور جداگانه پرداخته اند اما ما بر آنیم که تمام این مباحث را به طور دقیق با استفاده از متنی روان و کوتاه مورد بررسی قرار دهیم تا انشاءالله حقیقت و منشأ اختلاف در امت پیامبر صل الله علیه و آله روشن شود.

مبحث دوم فصل اول :

واقعیت تاریخی تشکیل خلافت در صدر اسلام

- موضوع نوشتن وصیت رسول خدا صل الله علیه و اله
- موضع عمر به هنگام وفات رسول خدا صل الله علیه و اله
- جریان سقیفه و بیعت با ابوبکر
- دفن رسول خدا صل الله علیه و اله و حاضران در آن
- تحصن در خانه ی فاطمه سلام الله علیها
- کسانی که با ابوبکر بیعت نکردند
- مرگ ابوبکر و جانشینی عمر
- جریان شوری و بیعت باعثمان
- امام علی علیه السلام میداند که خلافت از او دور شده است
- بیعت با امام علیه السلام

واقعیت تاریخی تشکیل خلافت

بعد از وفات پیامبر اکرم اولین اختلاف مردم نسبت به خلافت و حکومت پدید آمد. یا شکل گرفت.

پیامبر پیش از وفات خود سپاهی را به فرماندهی اسامه بن زید آزاد کرده ی پیامبر به همراه بزرگان مهاجر پیشین و انصار من جمله: ابوبکر، عمر، ابوعبیده، سعدبن ابی وقاص و سعیدبن یزید و... برای جنگ با رومیان رفتند.

که عده ای همان ابتدا نسبت به فرماندهی اسامه اعتراض کردند که موجب خشم پیامبر صل الله علیه و آله شد. سپس سپاه اسامه حرکت کرد و در سه مایلی مدینه اردو زدند.

چیزی نگذشت که بیماری بر رسول خدا چیره شد و ایشان دستور حرکت سپاه را دادند.

اسامه نیز روز بعد به سپاه دستور حرکت داد. و چون به آنان خبر لحظه ی احتضار رسول خدا رسید. اسامه، عمر و ابو عبیده به مدینه بازگشتند.

(طبقات ابن سعد، ج ۲ ص ۱۹۰-۱۹۲)

نوشتن وصیت رسول خدا صل الله علیه و آله:

از ابن عباس نقل شده است پیامبر صل الله علیه و آله در هنگام وفات فرمودند:

(هَلُمَّ اُكْتَبْ لَكُمْ كِتَابًا لَنْ تَضَلُوا بَعْدَهُ)

(بیایید تا برای شما نوشته ای بنویسم که بعد از آن هرگز گمراه نشوید)

عمر در این هنگام گفت:

بیماری بر پیامبر چیره گشته، در حالی که کتاب خدا نزد شماست و کتاب خدا ما را بسنده باشد.

سپس افراد حاضر در خانه اختلاف کردند عده ای همان حرف عمر را زدند . و همینکه اختلاف و هیاهو شدت گرفت پیامبر فرمود از نزد من برخیزید درگیری در نزد من روا نباشد.

(صحیح بخاری، کتاب العلم، باب کتابه العلم، ج ۱ ص ۲۲-۲۳)

همچنین این منع از وصیت رسول خدا صل الله علیه و آله از ابن عباس در چند جای دیگر از کتاب صحیح بخاری نقل شده است.

موضع خلیفه عمر در وفات رسول خدا صل الله علیه و آله:

پیامبر اکرم در ظهر روز دوشنبه از دنیا رفتند .

ابوبکر در مدینه حضور نداشت ولی عمر در مدینه بود.

و عمر دائما اینگونه تکرار میکرد:

گروهی از منافقان می پندارند که رسول خدا فوت کرده . رسول خدا فوت نکرده . بلکه نزد پروردگارش رفته و باز می گردد . و این حرف او برای این بود که زمانی را برای برگشتن ابوبکر از بیرون مدینه بدست بیاورد و از رجوع مردم به حضرت علی [ع] جلوگیری کند تا ابوبکر بازگردد.

(تاریخ طبری، چاپ اروپا، ج ۱ ص ۱۸۱۸)

عباس بن عبدالمطلب گفت:

رسول خدا صل الله علیه و آله فوت کرده است و من در سیمای او همان چیزی را مشاهده کردم که به هنگام فوت در سیمای فرزندان عبدالمطلب می شناختم.

او گفت: در نزد شخصی از شما عهد و دستوری از رسول خدا (ص) درباره وفات ایشان هست که برای ما بخواند .

گفتند: نه .و او گفت:

ای مردم شاهد باشید که هیچکس ادعا نمیکند که رسول خدا در باره وفات خود به او دستوری داده باشد.

(طبقات ابن سعد، ج ۲ قسمت دوم ص ۵۷ / تاریخ ابن کثیر، ج ۵ ص ۲۴۳)

جریان سقیفه و بیعت با ابوبکر به روایت خلیفه عمر:

انصار و گروهی از مهاجران در سقیفه بنی ساعده دور هم جمع شدند . و جنازه رسول خدا را رها کردند .
و فقط خویشاوندان پیامبر ص بودند که به غسل و کفن حضرت پرداختند . علی،عباس و دو فرزندش، اسامه بن زید و صالح آزاد شده ی رسول خدا واوس بن خولی انصاری از جمله ی این افراد بودند.

(طبقات ابن سعد ، ج ۲ قسمت دوم ص ۷۰)

عمر میگوید:

هنگام فوت رسول خدا با خبر شدیم که انصار در سقیفه بنی ساعده جمع شده اند. من و ابوبکر نزد آنها رفتیم
و سعدبن عباده را دیدیم در حالی که تب دارد .

اندکی بعد سخنگوی آنان شروع به صحبت کرد و گفت ما انصار خدا و ستون های اسلامیم و شما مهاجران قانون و
قبیله ...

من تا خواستم صحبت کنم ابوبکر گفت:آرام باش!

و خود به سخن پرداخت و همان را گفت که در ضمیر من بود.

گفت شما آنچه را که گفتید سزاوار آنید اما برای امر خلافت من یکی از این دو نفر را میپسندم .

سپس ابوبکر گفت این عمر و این هم ابو عبیده! و با هر کدام که خواستید بیعت کنید .

سپس یکی از انصار گفت ای گروه قریش ما را امیری باشد و شما را هم امیری .

هیاهو و فریاد بلند شد و من از اختلاف ترسیدم و به ابوبکر گفتم : دستت را بگشا

او دستش را گشود و با او بیعت کردم و مهاجران هم بیعت کردند و انصار نیز با او بیعت کردند.

و مردم از هر طرف به سوی ابوبکر رفتند تا بیعت کنند و نزدیک بود سعدبن عباده را لگد مال نمایند .

مردم که با ابوبکر بیعت کردند او را به مسجد آوردند تا دیگران نیز با او بیعت کنند .

عباس و علی در حالیکه هنوز مشغول غسل پیامبر صل الله علیه و آله بودند از مسجد صدای تکبیر شنیدند .
و در نقل دیگر آمده براءبن عازب خود را به بنی هاشم رسانید و گفت که با ابو بکر بیعت شد .
و این در حالی بود که عموم مهاجران و عمده انصار تردید نداشتند که تنها علی علیه السلام است که سزاوار این امر
است .

(صحیح بخاری / الموفقیات زبیربن بکار، ص ۵۸۰)

طبری نقل میکند:

قبیله اسلم همگی وارد مدینه شدند و با ابوبکر بیعت کردند . و جمعیت آنها به نحی بود که کوچه هارا تنگ کرده
بودند .

عمر میگوید: کار ما ناقص و ناتمام بود تا اینکه قبیله اسلم بیعت کرد و امید به پیروزی پیدا کردیم .

(تاریخ طبری ، ج ۲ ص ۴۵۸ ، چاپ اروپا)

بیعت عمومی:

هنگامی که با ابوبکر در سقیفه بیعت شد، در روز بعد ابوبکر بر روی منبر رفت. و عمر برخاست و پیش از او گفت سخن
روز قبلش نه از کتاب خدا بود و نه دستوری از رسول خدا صل الله علیه و آله
و گفت: خداوند کتابش را در میان شما باقی گذاشته . و به آن چنگ زنید تا هدایت شوید. و گفت خداوند کار شما را بر
دوش بهترینتان قرار داد: صاحب رسول خدا صل الله علیه و آله و دومین نفر حاضر در غار ! پس برخیزید و با او بیعت
کنید .

و در این هنگام مردم در بیعتی عام بعد از بیعت سقیفه با ابوبکر بیعت کردند.

سپس ابوبکر به سخن پرداخت و گفت:

من در حالی سرپرست شما شدم که بهترینتان نیستم . پس اگر خواب عمل کردم پیروی ام کنید و اگر خدا و رسولش را
نافرمانی کردم حق پیروی شدن را ندارم .

دفن رسول خدا و حاضران در آن:

نقل شده است: رسول خدا صل الله عليه و آله را همان کسانی درون قبر نهادند که غسل و کفن حضرت را انجام داده بودند .

(عقدالفرید، ج ۳ ص ۶۱)

و عایشه میگوید : از دفن پیامبر آگاه نشدیم تا چهارشنبه شب که در پل شب صدای بیلها را شنیدیم .

(سیره ابن هشام ، ج ۴ ص ۳۴۴)

لازم بذکراست که سعد بن عباد و همراهانش شکست خوردند ولی در عین حال مولا امیر المومنین ع با اینکه جمعیت کمی داشتند سعی بر پیروزی درمقابل ابوبکر داشتند و تلاش بر این بود که انصار را به سوی خود بکشانند...

پس از دفن رسول خدا :

زبیر بن بکار در کتاب موفقیات نقل میکند:

بعد از آنکه با ابوبکر بیعت شود و کارش رو به سامان شد . بسیاری از انصار پشیمان شدند و سرزنش هم پرداختند و به ستایش علی ابن ابی طالب علیه السلام پرداختن و از او سخن گفتند. (الموفقیات، ص ۵۸۳)

یعقوبی نام برخی از مهاجرین و انصاری که از بیعت با ابوبکر سرباز زدند و به سوی علی ابن ابی طالب علیه السلام رفتند را نقل میکند از جمله:

عباس بن عبدالمطلب ، فضل بن عباس، زبیر بن عوام، خالد بن سعید ، مقداد ابن عمر، سلمان فارسی ، ابوذر غفاری ، عمار یاسر ، براء بن عازب و ابی بن کعب بودند.

ابوبکر و عمر احساس نگرانی کردند و ابوعبیده جراح و مغیره بن شعبه را فراخواندند و گفتند وه باید کرد ؟ گفتند تو باید سهمی از این حکومت به عباس ابن عبدالمطلب بدهی و او را به سمت خود بیاوری تا جبهه سمت علی ابن ابی طالب تضعیف گردد .

ابو بکر و عمر نزد عباس عموی پیامبر صل الله عليه و آله رفتند و ابوبکر گفت : خداوند پیامبرشرا به سوی خویش فراخواند و کار مردم را به خودشان واگذار نمود تا هرچه را که مصلحت میدانند برای خویش برگزینند .

مردم مرا سرپرست و نگهبان امور خویش قرار داند و نیز به عهده گرفتم و به خدا توکل میکنم و به سوی او باز

میگردم .

و اکنون خبر میرسد عده سخن از مخالفت با عموم مردم که مرا انتخاب کرده اند میزنند و شما را پناهگاه خپیش قرار داده اند . ما به این جا آمده ایم تا سهمی از این حکومت برای تو و نوادگان بعدیت قرار دهیم . زیرا تو عمومی پیامبر صل الله علیه و آله هستی .

آنگاه عباس حمد و ثنای الهی را به جای آورد و گفت:

خداوند کار مردم را به خودشان واگذار نمود تا برای خود حق را برگزینند نه اینکه میوه انحراف بچینند . و تو اگر با دستمایه نزدیکی به رسول خدا حکومت را گرفته ای که حق ما را غصب کرده ای و اگر مردم تو را خواستند که ما نیز جزو مردمیم و در هیچ جا تورا نخواستیم و تو را نپذیرفتیم .

و اینکه گفתי برای ما سهمی قرارداده ای تو نمیتوانی در حق مردم دخالت کنی . و اگر برای ماست ما به بخشی از آن راضی نشده ایم .

عدم بیعت با ابوبکر و تحصن در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها:

در مسند احمد از عمر بن خطاب نقل شده است که علی و زبیر به همراه گروهی از بنی هاشم و مهاجرین و انصار و افرادی همچون:

۱. عباس بن عبدالمطلب. ۲. سلمان فارسی

۳. عقبه بن ابی لهب. ۴. ابوذر غفاری

۵. عمار یاسر. ۶. مقداد بن اسود

۷. براء بن عاذب. ۸. ابی بن کعب

۹. سعد بن ابی وقاص. ۱۰. طلحه بن عبیدالله

با ابوبکر بیعت نکردند و در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها تحصیلات کردند.

و این عدم بیعت علی علیه السلام و همراهانش با ابوبکر در کتب سیره و تاریخ و صحاح و مسانید و دیگر کتب به تواتر رسیده اما مکتب خلفا از بیان آن خشنود نیستند. (مسند احمد، ج ۱ ص ۵۵ / تاریخ طبری، ج ۲ ص ۴۶۶)

موضوع عدم بیعت علی علیه السلام همراه گروهی از مهاجران و انصار و تحصن آنها در خانه حضرت زهرا سلام الله علیها برای بیعت با علی علیه السلام به گوش ابوبکر رسید.

او عمر را مامور کرد تا آنها را از خانه بیرون بیاورد و اگر ممانعت کردند با آنها بجنگد .

عمر بن خطاب همراه گروهی که مورخان نام برده اند همچون:

عمر بن خطاب ، خالد ابن ولید ، عبدالرحمن بن عوف، ثابت بن قیس شماس ، زیادبن لبید ، محمدبن مسلمه، زیدبن ثابت ، سلمه بن سلامه بن وقش ، سلمه بن اسلم و أسیدبن حضیر به خانه امیرالمومنین علیه السلام هجوم بردند و گفت اگر بیرون نیاید و بیعت نکنید خانه را با اهلش به آتش میکشم .

فاطمه سلام الله علیها به پشت در آمد و فرمود : پسر خطاب آیا آمده ای تا خانه ما را به آتش بکشی ؟ گفت : آری مگر اینکه بیرون بیاید و بیعت کنید . کاری که بقیه کرده اند. (تاریخ طبری ، ج ۲ ص ۴۳۳ و ۴۴۴ / تاریخ ابوالفداء، ج ۱ ص ۱۵۶)

برای بهتر روشن شدن موضوع نگاهی به روایت بلاذری می اندازیم اومیگوید:

ابوبکر عمرا را به در خانه علی که از بیعت با او ممانعت کرده بود فرستاد و گفت اورا با شدت و خشونت هرچه تمام تر نزد من بیاور . (انساب الأشراف ، ج ۱ ص ۵۸۱)

و ابوبکر در زمان وفات اش اندوهگین بود و میگفت : ای کاش سه کار را در دنیا انجام میدادم : ای کاش در خانه فاطمه سلام الله علیها دختر پیامبر صل الله علیه و آله را به روی او نگشوده بودم ، اگرچه آنرا برای جنگ بسته بودند . . (تاریخ طبری ، ج ۲ ص ۶۱۹)

بعد از هجوم به خانه فاطمه سلام الله علیها علی علیه السلام را برای بیعت نزد ابوبکر بردند . اما علی گفت من به این امر سزاوار تر از شمایم من عبدالله و برادر رسول الله هستم و با شما بیعت نمیکنم . عمر گفت : تا بیعت نکنی تورا رها نمیکنیم .

علی علیه السلام به او گفت : عمر شیری را بدوش که بخشی از آن سهم تو باشد ، امروز پایه های حکومتش را محکم کن تا فردا به تو باز گرداند . به خدا از شما پیروی نمیکنم . و علی علیه السلام به خانه بازگشت و بیعت نکرد .

یعقوبی میگوید : گروهی برای بیعت نزد علی علیه السلام آمدند و خواستار بیعت شدند او به آنان گفت : فردا صبح با سر تراشیده نزد من آید . و فردای آن روز به جز سه نفر کسی نیامد . (تاریخ یعقوبی ، ج ۲ ص ۱۲۶)

بعد از این حوادث علی علیه السلام به همراه فاطمه سلام الله علیها شبانه به در خانه انصار رفتند و از آنها یاری خواستند اما آنها گفتند: ما قبل از شما با ابوبکر بیعت کرده ایم و کش زودتر به نزد ما می آمدید و علی علیه السلام گفت آیا من کسی بودم جنازه رسول خدا صل الله علیه و آله را در خانه رها سازم و به نزد مردم بیایم .

و فاطمه سلام الله علیها گفت : ابوالحسن کاری نکرد جز آنچه شلیسته و سزاوار او بود. لما آنها کاری کردند که خدا حسابرس ایشان بر آن خواهد بود. (ابوبکر جوهری در کتاب سقیفه به روایت ابن ابی الحدید در شرح نهج البلاغه ج ۶ ص ۲۸_۵)

معمّر از زهري از عايشه روايت ميكند كه فاطمه سلام الله عليها با ابوبكر قطع رابطه كرد و با او سخن نگفت تا زماني كه از دنيا رفت. او بعد پيامبر صل الله عليه و آله شش ماه زندگي كرد و چون وفات نمود شوهرش او را دفن كرد و بر او نماز خواند و ابوبكر را مطلع نكرد. و علي عليه السلام تا فاطمه سلام الله عليها زنده بود در بين مردم منزلتي داشت و چون تز دنيا رفت مردم از او روي گردانند. زهري ميگويد نه علي بلکه هيچ يك از بنى هاشم با ابوبكر بيعت نكردند تا آنگاه كه علي عليه السلام ديد مردم از او روي گردانند و به ناچار با ابوبكر بيعت كرد. (تاريخ طبري، ج ۲ ص ۴۴۸)

مورخان چند تن از كساني كه از بيعت با ابوبكر سرباز زدند را اينگونه معرفي ميكنند:

فروه بن عمرو، خالد بن سعيد اموي و سعد ابن عباده كه بيعت نكرد تا زماني كه ابوبكر فوت كرد و عمر خليفه شد و فردي را فرستاد تا از او بيعت بگيرد و اگر بيعت نكرد او را بكشد و سعد بيعت نكرد تا اينكه كشته شد. (مروج الذهب، ج ۲ ص ۳۰۱ و ۳۰۴)

چند تن از راوياني كه عدم بيعت سعد بن عباده را نقل کرده اند:

ابن سعد در كتاب طبقات، ابن جرير در تاريخ خود، بلاذري در جلد اول انساب الاشراف، ابن عبد البر در استيعاب، ابن حجر عسقلاني در اصابه و... خلافت عمر و بيعت او:

ابوبكر عثمان را براي نوشتن وصيت خود فراخواند و گفت بنويس: بسم الله الرحمن الرحيم اين سفارش ابوبكر پسر ابي قحافه به مسلمانان است و بعد بيهوش شد و عثمان خود نوشت من عمر بن خطاب را جانشين خود بر شما قرار دادم و در حق شما هيچ خيري را فرو نگذارم. ابوبكر به هوش آمد و گفت آنچه نوشتي بخوان و عثمان نوشته را خواند. ابوبكر تكبير گفت و گفت تو از اختلاف مردم بعد از مرگ من ترسیدی؟ گفت: آری و ابوبكر نوشته را تايد كرد و گفت خدا پاداش خير به تو بدهد. عمر در ميان مردم با چوب دست خود نشسته بود و غلام ابوبكر با نامه خلافتش کنار او بود. و ميگفت: مردم بشنويد و يخن خليفه رسول الله صل الله عليه و آله را اذاعت كنيد كه ميگويد در حق شما هيچ خيري را فرو نگذارم. (تاريخ طبري، ج ۱ ص ۲۱۳۸)

اين جا روشن ميشود چقدر فرق است ميان موضع او در نوشتن وصيت رسول خدا صل الله عليه و آله و اينجا!!

شوري و بيعت عثمان:

بلاذري روايت ميكند كه: زماني كه عمر بن خطاب ضربت خورد به صهيب دستور داد بزرگان مهاجر و انصار را نزد او بياورد و چون وارد شدند گفت:

من كار شما را و انتخاب خليفه را به شوراي شش نفره مهاجران پيشتازي ميسپارم كه رسول خدا صل الله عليه و آله در حال وفات از آنها راضي بود. تا آنها يكي از خودشان را براي امامت شما انتخاب كنند. و آنها را نام برد. علي و عثمان و طلحه و زبير و عبدالرحمن بن عوف و سعد ابن ابي وقاص.

از اسلم روایت شده که عمر به اصحاب شوری گفت تا سه روز در کار خود مشورت کنید و با کسی بیعت کنید که عبدالرحمن بن عوف با او بیعت میکند، و هر که بیعت نکرد گردنش را بزنید.

از اینهمه تأکیدات که به جهت اختصار فقط به برخی اشاره کردیم روشن میشود که عمر کار انتخاب خلافت و نامزدی را به عبدالرحمن بن عوف سپرده بود و هماهنگ کرده بود که سیره شیخین (ابوبکر و عمر) را شرط بیعت قرار دهد. و آنها خوب میدانستند که علی علیه السلام از اینکه عمل به سیره شیخین را در ردیف عمل به کتاب خدا و سنت رسول الله صل الله علیه و آله قرار دهند سرباز میزند و عثمان میپذیرد و با او به خلافت بیعت میشود و علی علیه السلام در معرض شمشیر قرار میگیرد.

امام علی علیه السلام میدانست که خلافت از ایشان دور شده و بخاطر اینکه گفته نشود که او خود خلافت را نخواست در این شوری شرکت نمود .

و حدیث زیر دلیلی است برای اینکه برای حضرت اندیشه کرده بودند.

بلاذری در انساب الأشراف (۱۹/۵) روایت کند که:

علی به عمویش عباس شکوه کرد که عمر گفته است: با کسی بیعت کنید که عبدالرحمن بن عوف در جمع آنها باشد . و گفت: سعد بن وقاص با پسر عمویش عبدالرحمن مخالفت نمیکند و عبدالرحمن همتای عثمان است و هیچ یک از آن دو هرگز با یار خود مخالفت نمیکنند . و اگر زبیر و طلحه نیز با من باشند سودی از آن نخواهم برد . زیرا ابن عوف در جمع سه نفر دیگر است .

پس از فوت عمر عبدالرحمن خود و سعد را از دایره خلافت بیرون کرد و گفت بکی از سما چهار نفر را انتخاب میکنیم تا مردم از گمراهی نجات پیدا کنند .

عبدالرحمن اول به سمت علی ابن ابی طالب علیه السلام آمد و گفت خدا را بر تو گواه میگیریم که اگر به حکومت رسیدی در میان ما به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر عمل کنی . امام گفت: در میان شما تا آنجا که بتوانم به کتاب خدا و سنت پیامبرش عمل میکنم .

پس از آن با عثمان خلوت کرد و به او گفت: خدا را بر تو گواه میگیریم که اگر به حکومت رسیدی در میان ما به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر رفتار کنی

عثمان گفت: با شما عهد میبندم که در میانتان به کتاب خدا و سنت پیامبر و سیره ابوبکر و عمر عمل کنم .

سپس با علی علیه السلام خلوت کرد همان جمله قبل را گفت و همان را شنید .

برای بار سوم با علی علیه السلام خلوت کرد و امام علیه السلام گفت:

کتاب خدا و سنت پیامبرش نیازمند روش و عادت کسی نیستند . تو میخواهی حکومت را از من دور بداری .
عبدالرحمن سپس با عثمان خلوت کرد همان جمله قبل را گفت و همان را شنید و دست بیعت با او داد.
و اینگونه حکومت را از علی علیه السلام دور ساختند

بعد از مرگ عثمان اصحاب پیوسته نزد امیر مومنان علی علیه السلام می آمدند و خواستار بیعت با ایشان میشدند . و درخواست قبولی حکومت توسط ایشان را داشتند . اما علی علیه السلام میگفت من به حکومت شما احتیاجی ندارم .
این رفت و آمد ها طولانی شد تا اینکه در مرحله آخر . امام علیه السلام به آنان گفت : شما پیوسته نزد من رفت و آمد داشتید و من اکنون سخنی با شما میگویم که اگر آنرا پذیرفتید حکومت بر شما را میپذیرم . و الا نیازی به آن ندارم .
سپس امام علیه السلام به فراز منبر رفت و مردم دور ایشان گرد آمدند .
علی علیه السلام گفت : من راضی به حکومت بر شما نبودم ولی شما نپذیرفتید و جز به حکومت من راضی نشدید آگاه باشید که من بدون شما کاری نکنم و کلید امواتان نزد من است . و بدانید بدون شما درهمی از آن برنمیگیرم .
آیا میپذیرید ؟ گفتند : آری

و امام علیه السلام گفت: خدایا بر آنان گواه باش و سپس با آنان بیعت کرد .
و اینگونه امیر مومنان علی علیه السلام حکومت بر آنان را پذیرفت.

نتیجه :

در اینجا روشن شد که اختلاف امت بعد از فوت رسول خدا صل الله علیه و آله توسط خلفای سه گانه اتفاق افتاد و شروع آن از منع کتابت وصیت رسول خدا توسط عمر شروع شد . و با اینکه روشن بود خلافت و حکومت اسلامی بعد رسول خدا و ادامه دادن این مسیر تنها بوسیله امیرالمومنین علی علیه السلام امکان پذیر است و راه غیر این موجب گمراهی امت میشود اما باز هم بخاطر منفعت و جایگاه خودشان با دستورات الهی و فرموده های پیامبر اسلام صل الله علیه و آله مخالفت کرده و موجب گمراهی مردم شدند.

منابع:

- انساب الاشراف
- تاریخ یعقوبی
- تایخ طبری : محمد بن جریر بن یزید طبری اساطیر تهران ایران چاپ 2 سال 1362

- سيره ابن هشام : عبدالملك بن هشام دار المعرفه بيروت لبنان
- صحيح بخارى: محمد بن اسماعيل بخارى جعفى دار ابن كثير دمشق بروت يمامه چاپ 5 سال 1414

• طبقات ابن سعد

• عقد الفريد

• مروج الذهب

- مسند احمد: احمد بن حنبل مؤسسهُ الرسالهُ بيروت لبنان سال 1416 ق
- موفقيات